

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه
			پیاده‌سازی

نقد بودن وعده‌های الهی (صفحه‌ی ۱۶۲ ف ۴-۱۶۳ ف ۱)

🌸 معرفت سبب نجات انسان است. اگر چشم‌ها باز شود می‌بیند که همین جا بهشت است.

امیدوارم چشم‌ها باز شود ببینیم که همین جا بهشت است؛ یعنی به مجلس ذکر اهل بیت علیهم‌السلام، مجلس یاد خدا و خوبان خدا که می‌روید، ببینید که بهشت است. باطن این مجالس بالاتر از بهشت است. بهشت که می‌گوییم برای این است که بهشت مدارجی دارد؛ وگرنه مجالس اهل بیت علیهم‌السلام یقیناً بالاتر از تصور عمومی از بهشت است؛ چون مجالس اهل بیت علیهم‌السلام، بهشت‌آفرین و علت ایجاد بهشت است، و علت از معلول بزرگتر و ارزشمندتر است؛ منتها امیدوارم فهم باز شود.

معرفت سبب نجات است، اگر معرفت ایجاد شود، همین جا بهشت را با دیده‌ی معرفت و دل خودمان می‌بینیم. گیر فقط در نداشتن معرفت است؛ لذا قرآن هم همین را فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» بین اهل سعادت و شقاوت، بین اهل نجات و تباهی، بین خوبی و بدی، فقط همین فاصله‌ی علم و معرفت است. فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیا کسانی که اهل معرفتند و به حقیقت پی برده‌اند با کسانی که پی نبرده‌اند و نمی‌دانند یکسانند؟ اهل معرفت می‌بینند و همین جا در بهشت هستند و

دیگران نمی‌بینند؛ لذا فرمود: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup> این حقیقت را فقط اولی‌الالباب<sup>۲</sup> درک می‌کنند. بنابراین کسانی که می‌دانند با آنهایی که نمی‌دانند برابر نیستند.

قرآن فرمود: «مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ»<sup>۳</sup> کور با بینا مساوی نیست. اعمی کسی است که باطن و حقیقت عالم را نمی‌بیند؛ اسیر رویا و سراب است. بصیر چه کسی است؟ بصیر کسی است که چشم باطنش باز است. در ادبیات قرآن، بصیر و اهل بصیرت کسانی هستند که چشم باطنشان باز است و باطن عالم را می‌بینند؛ به عبارتی از خواب بیدار شده‌اند. فرمود: کور با بصیر یکسان نیست. کسی که خدا را در این عالم نمی‌بیند، کور است «عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا»<sup>۴</sup> کور باد چشمی که تو را مراقب و همراه خودش نمی‌بیند. کسی که نمی‌بیند یا خواب است یا کور. اگر خواب است، باید بیدار شود و اگر کور است باید بینا شود. دو دسته نمی‌بینند یک دسته کورها هستند که قرآن فرمود: «أَنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ»<sup>۵</sup> چشم بدن اینها کور نیست، دل‌هایشان کور و نابیناست؛ چشم دلشان کور است. اینجا هم فرمود: کور با بینا یکسان نیست: «مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ» کسی که چشم باطنش باز است با کسی که چشم باطنش کور است، یکسان نیست.

<sup>۱</sup>. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

<sup>۲</sup>. در بحث مسیر سلوک الی الله حدیث اولی‌الالباب را می‌خوانیم که چه کسانی هستند.

<sup>۳</sup>. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۹.

<sup>۴</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۶ و هاشمی خویی، منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۲۸۲.

<sup>۵</sup>. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

یک عده هم خوابند: «التَّائِسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>۶</sup> کسانی که به موت رسیده‌اند، بیدارند. خواب و بیدار با هم برابر نیستند. کور و بینا با هم برابر نیستند. امیدوارم اهل معرفت شویم و این حقیقت را ببینیم که معرفت سبب نجات انسان است.

معرفت غیر از دانایی‌های ذهنی است. دانایی‌های ذهنی و عقلی برای حکما و فلاسفه و برای اهل بحث‌های علمی و عقلی است؛ ولی معرفت برای اهل عرفان، اهل شهود و یقین است. اهل معرفت، دارای حقایقند؛ اما اهل حکمت، دانای حقایقند. بین دانایی و دارایی فاصله است. علم، دانایی و معرفت، دارایی است. چیزی که سبب نجات است، معرفت است. کسی که به معرفت رسید، حقایق هستی را می‌بیند. امیدوارم اهل معرفت باشیم تا همین جا چشممان باز شود و ببینیم الآن کجا نشسته‌ایم؛ آنگاه قدرش را خواهیم شناخت و برای دیگران ناز نمی‌کنیم.

🌸 قرآن فرمود: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» آیا صبح نزدیک نیست؟ اگر خوب دقت کنی می‌بینی که از هر نزدیکی نزدیک‌تر است. اصلاً همین الآن است صبح ایمان، صبح بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، صبح غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام، صبح ظهور حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه و صبح قیامت همین الآن است.

قرآن فرمود: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»<sup>۷</sup> آیا صبح نزدیک نیست؟ قرآن سؤال کرد. گاهی سؤالات برای این است که افراد به فکر فرو روند؛ مثلاً شما می‌پرسید هنوز وقتش نشده است که

<sup>۶</sup>. مجلسی، بحار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و لیشی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۶۶.

<sup>۷</sup>. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۱.

تو در کار خود تجدیدنظر کنی؟ این یعنی چه؟ یعنی طرف در جواب بگوید شده است یا نشده است؟ نه! اینکه می‌پرسی هنوز وقتش نشده است؟ یعنی کمی فکر کن! بس است تا چه موقع می‌خواهی در غفلت باشی! در روش خود تجدیدنظر کن. صورت ظاهر سؤال است؛ اما فی الواقع استفهام نیست، نمی‌خواهی جواب دهد؛ می‌خواهی او را متوجه حقیقتی کنی که وجود دارد. قرآن هم همین‌گونه سؤال پرسید: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» صبح نزدیک نیست؟ یعنی کمی دقت کن؛ کمی توجه کن، ببین نزدیک نیست؟ می‌بینی هست. نزدیک است که هیچ، حاصل است؛ همین الآن وجود دارد؛ چون اگر می‌خواست بگوید الآن صبح است، چه کسی باور می‌کرد؟ در ناباوری‌یی که خلق زندگی می‌کنند چطور حاضرند قبول کنند که الآن صبح است؛ لذا نمی‌شد بگوید الآن صبح است. سؤالی پرسید که اینها به فکر فرو روند و گفت: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» صبح نزدیک نشده است هنوز؟ کمی نگاه کن.

اگر خوب دقت کنی می‌بینی که از هر نزدیکی نزدیک‌تر است اصلاً همین الآن است. می‌خواست بگوید که همین الآن صبح است؛ ولی به این روش تو را آماده کرد برای اینکه خودت پی‌ببری که الآن صبح است؛ چون اگر ابتدائاً می‌گفت، آمادگی قبولش را نداشتی و انکار می‌کردی. این‌طوری تو را در فکر فرو برد تا خودت پی‌ببری که الآن صبح است.

صبح ایمان، صبح بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صبح غدیر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، صبح ظهور حضرت ولیعصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و صبح قیامت همین الآن است. صبح غیر از این است که یک حقیقت درخشنده و روشنی آشکار می‌شود؟ همه‌ی اینها صبح است؛ یعنی بعثت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طلوعی از نور در دنیای ظلمانی بود. غدیر ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

طلوع خورشید ولایت بود. صبح ظهور حضرت ولیعصر ارواحنا فداه طلوع خورشید مهدویت است و صبح قیامت هم طلوع خورشید توحید است. همه‌ی این‌ها صبحند و همه‌ی این صبح‌ها هم یکی است؛ همه‌اش یک حقیقتند؛ منتها مراتب و تجلیات یک حقیقتند؛ و گرنه متعدّد نیستند. امیدوارم کمی از عالم خاک و عالم خَلق جدا شویم تا این حقایق را ببینیم.

قرآن کریم اشاره به دو عالم می‌کند: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»<sup>۸</sup> یک عالم خلق و یک عالم امر داریم. عالم امر، عالم زمان نیست. عالم خَلق، عالم زمان و تدریج است. در عالم خلق یک حادثه اوّل و یک حادثه بعداً است، گذشته، حال و آینده‌ای داریم. در عالم امر زمان وجود ندارد «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»<sup>۹</sup> قرآن فرمود: امر ما نیست مگر واحده، یک‌باره؛ مثل یک چشم بهم زدن؛ یعنی در عالم امر، زمان و تدریج وجود ندارد. چیزی که بین بعثت پیامبر ﷺ و غدیر خم، بین غدیر خم و ظهور حضرت ولیعصر ارواحنا فداه، بین ظهور حضرت ولیعصر ارواحنا فداه و قیام قیامت فاصله انداخت، زمان است. اگر شما از عالمی سر در آوری که در آن عالم زمان وجود ندارد، همه چیز حاضر است؛ گذشته، حال و آینده ندارد.

شما باید طلوع کنی، شما باید أفقت را عوض کنی؛ والا آن صبح زائل‌شدنی نیست؛ همیشه بوده، هست و خواهد بود. در عالم امر، صاحب‌الامر همیشه حاکم است؛ در عالم خلق است که ما می‌گوییم امیدوارم در آینده امام‌زمان ارواحنا فداه ظهور بفرماید و حکومت

---

<sup>۸</sup>. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

<sup>۹</sup>. سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۰.

جهان را به دست گیرد. شما از عالم خلق بیرون برو، وارد عالم امر شو، سرت را از این خاکدان دریاور، از عالم کثرت برو بیرون؛ به عالم امر برو و ببین آنجا چه خبر است؟! ببین آنجا هیچ وقت بوده است که حکومت دست اولی الامر نباشد؟ لذا آنجا همیشه صبح است. بهشت شب ندارد، همیشه روز است. قیامت شب ندارد، یوم القیامة است؛ هیچ وقت شب نمی شود. از آن افق سر درآوری همیشه صبح است؛ همیشه روز است.

«أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» همه ی صبح ها را شامل می شود؛ چه صبح های بیرونی و آفاقی، چه صبح های انفسی؛ چون در درون خودمان و در سیرمان هم صبح های متعددی داریم؛ در بین الطلوعین سیر انفسیمان، جلوه های متعددی از صبح می بینیم. بین طلوع فجر که اذان صبح را می گویند و طلوع آفتاب، بین الطلوعین است و هر ده دقیقه، به ده دقیقه شکل فضای عالم عوض می شود؛ شکل، حالت و رنگ آسمان تغییر می کند. همه ی اینها صبح است؛ منتها صبح های متعدّد. در سیر باطنی هم همین طور است (امیدوارم خدا روزی کند). شما در درونتان یک صبح ندارید؛ طلوع ها و صبح های متعدّد دارید. وقتی سالک بین الطلوعین را طی می کند تا به قیامت عظمای انفسیه نائل شود، که خورشید توحید آنجا طالع می شود و حقیقت تام تجلی حضرت حق را در وجود خود می بیند؛ تا آنجا صبح های متعددی دارد؛ قیامت صغرا، قیامت وسطی<sup>۱</sup> و قیامت کبرای انفسیه دارد تا به قیامت عظمای انفسیه برسد؛ اینها همه صبح های سیر باطنی است که یکی یکی در سیر ظاهر می شود. اینها یعنی چه؟ اگر خدا روزی کرد برایتان عرض می کنم که قیامت های متعدّد یعنی چه و سالک چگونه و در چه مراحل به آن می رسد.

همین الآن صبح است؛ امیدوارم این حقیقت را باور کنیم. باور کنیم، شده است. همین ناباوری، تردید، سخت باوری و دیرباوری ما گریبانگیر ما شده است و ما را اینجا نگه داشته است. باور و یقین کنیم، حاصل است؛ چون می دانید شهود میوه‌ی یقین است. فرمود: «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ؛ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»<sup>۱۰</sup> اگر به علم‌الیقین برسید، همین‌جا دوزخ را می بینید. شهود میوه‌ی یقین است. با رسیدن به یقین به شهود می‌رسد. همه‌ی گیر ما در سستی یقین و ضعف باور ماست. یقین که پیدا کردیم، غیب برایمان شهادت می‌شود. یقین باید تکمیل شود تا غیب، شهادت شود؛ یعنی اگر باورمان، باور خالص و صددرصد شود، غیب می‌شود شهادت.

البته یک نکته را هم بگویم: کسی که در این مسیر راه می‌افتد غیب دائم غیب‌تر می‌شود، برای اینکه یقین او کامل‌تر شود. غیب، غیب‌تر می‌شود؛ یعنی بیشتر خودش را مخفی می‌کند تا باور شما را محک بزند. ممکن است خدا برای انسانی که اهل سلوک نیست، خیلی زود خودش را نشان دهد؛ مشکلی دارد یک یا خدا می‌گوید و خدا مشکلتش را حل می‌کند؛ اما این فرد اهل سلوک شده است، قرار است یقینش محکم شود «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>۱۱</sup> شود؛ ایمان به غیبش کامل شود؛ ممکن است صد بار هم یا الله بگوید صورت ظاهر چیزی نبیند؛ یعنی دائم خودش را قایم‌تر و غایب‌تر می‌کند. البته غیبت نیست، او کجا غیب است؟ ما در غیبتیم. او در غیبت بودن ما را بیشتر نشان می‌دهد.

---

<sup>۱۰</sup>. سوره‌ی تکوین، آیه‌های ۵ و ۶.

<sup>۱۱</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳.

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صدهزار دیده تماشا کنم تو را  
هاتف اصفهانی می گوید:

یار پیدا است از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار  
او کجا خودش را قایم کرده است؟ ولی برای اینکه ایمان به غیب ما تکمیل شود، کاری  
می کند صورت ظاهر ما کمتر حضور او را احساس کنیم تا ایمان به غیب در ما صد درصد  
محک زده شود؛ وقتی کامل شد آن وقت پرده میفتد و غیبی نمی ماند، شهود می شود.  
اول راه «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» است. فرمود «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>۱۲</sup>  
قرآن کتاب هدایت است، برای چه کسانی؟ برای «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». قرآن «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ  
بِالْغَيْبِ» را هدایت می کند؛ وقتی هدایت شدند «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالشَّهَادَةِ» می شوند؛ یعنی به  
شهود می رسند؛ پرده میفتد و حقیقت را می بینند. اول راه، ایمان به غیب است؛ وگرنه تا  
کی ایمان به غیب؟ ایمان به غیب مال اول راه است، بعد ایمان به شهادت است.  
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ يَقِينًا»<sup>۱۳</sup> اگر همه ی پرده ها بیفتد یک  
سر سوزن به یقین من علی اضافه نمی شود؛ چون پرده مال شماست؛ برای من پرده  
نیست؛ چون امام علی علیه السلام همه ی حقایق را می بیند. فرمود: «مَا شَكَّكَ فِي الْحَقِّ مُذْ اَرَيْتَهُ»<sup>۱۴</sup>

---

<sup>۱۲</sup>. سوره ی بقره، آیه های ۲ و ۳.

<sup>۱۳</sup>. مجلسی، بحار، ج ۶۶، ص ۲۰۹ و دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۲ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۵۳.

<sup>۱۴</sup>. شریف الرضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۸۴ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۳۴۲.



من از زمانی که حق را دیدم، در حق شک نکردم. پس حق را دیده و «يُؤْمِنُونَ بِالشَّهَادَةِ» است؛ نه «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»

✿ اگر دقت کنی فشار قبر و امثال آن در همین دنیا قابل مشاهده است؛ مثل

بداخلاق که خود و دیگران را در فشار می‌گذارد. (۱۸:۳۸)

مؤمن خواب‌آلود است؛ خوابِ خواب نیست. خواب‌آلود ممکن است کمی از چیزهایی که اطرافش می‌گذرد را بو ببرد. مؤمن در مراحل آغازین ایمان، قبل از اینکه به مقام شهود و یقین برسد خواب‌آلود است. مؤمن یعنی دوست امیرالمؤمنین عليه السلام، خواب‌آلود است؛ چون خواب‌آلود است کمی می‌تواند بو ببرد. یعنی فشار قبر را همین‌جا بو می‌برد. می‌فهمد که انسان بداخلاق واقعاً در وهله‌ی اول خودش را له می‌کند، خودش اذیت می‌شود بعد هم دیگران را اذیت می‌کند. همین‌جا قبر، برزخ و دوستان خوب را می‌بیند. در بحث موت گفته‌ام وقتی انسان رفقای خوبی که اهل محبت و دوستی را می‌بیند، خستگی در می‌رود؛ دلش شاد می‌شود؛ اینها میوه‌ی همان اعمال صالح شماست. امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: در قبر برای شما رفیقی می‌آید که از اعمال شماست<sup>۱۵</sup> رفقای خوب و دوست‌داشتنی که دور ما جمع می‌شوند، میوه‌ی اعمال صالح است؛ همین‌جا چشمان باز باشد، قبر را می‌بینیم. افرادی که اذیت‌کن هستند و مؤانست و مجالست با آنها زجر دهنده است به قول شاعر: «روح را صحبت ناجنس عذاب‌بست الیم» این‌گونه افراد هم

---

<sup>۱۵</sup>. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۶.

میوهی اعمال سوء خود ماست؛ اینها را بفهمیم؛ چشمان باز شود، همین جا قبر و برزخ را دیدیم؛ همین دقت و توجه را می خواهد.

خدا حاج آقا دولابی رحمته الله را رحمت کند. زمان جنگ بود. آن موقع حمله های هوایی که می شد، رادیو و تلویزیون صدای آژیر پخش می کردند. نشسته بودیم خانه های بغلی ما موشک می افتاد و جلسه به لطف خدا تکان نمی خورد. رادیو بعد از اینکه آژیر را پخش می کرد می گفت: توجه! توجه! شنوندگان گرامی توجه فرمایید حمله ی هوایی انجام خواهد شد. این توجه! توجه! را حاج آقا خیلی دوست داشت. ممکن بود در حمله ی هوایی، خانه ای که ما در آن نشستیم موشک بخورد. همین که می گفت: توجه! توجه! واقعاً ذهن افراد از همه چیز پاک می شد و یکسره متوجه خدا می شدند. خدایا! به دادمان برس؛ کمکمان کن. همه چیز را با همین توجه توجه فراموش می کردند. وجه الله هم همین است، به وجه الله باید توجه کرد؛ یعنی وجهی خویش را به سوی خدا کرد. این توجه بیاید انسان همه چیز را می بیند. حواسمان پرت است، حقایقی که دنبالش می دویم بغل دستمان است. چی چی بغل دستمان است! در وجود خودمان است؛ ولی حواسمان جاهای دیگر است؛ جاهای دیگر دنبالش می گردیم. ما عینکی ها حالتی داریم؛ مثلاً طرف عینک به چشمش است، یادش نیست که عینک به چشمش است، دنبال عینک می گردد. در کمد، قفسه، کتابخانه و در اتاق دنبال عینک می گردد. عینک روی چشمش است، مثال دقیقی است که گفتم؛ اصلاً با خود عینک دنبال عینک می گردد و متوجه نیست. نگاهش از عینک عبور می کند این طرف را می بیند آن طرف را می بیند؛ و دنبال عینک می گردد. به قول شاعر:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

همه‌ی آن چیزهایی که منتظرش هستید نقد است قرآن فرمود: «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ

الْمُنْتَظِرِينَ»<sup>۱۶</sup> این آیه را تا به حال چند بار خوانده‌اید «فَانْتَظِرُوا»، «إِنِّي مَعَكُمْ» چطوری قرآن

بگوید؟ خیلی روشن گفته است: شما منتظرید بیاید. می‌گوید: نگاه کن من با خودتم،

همین جا «إِنِّي مَعَكُمْ» بغل دستت نشسته‌ام، کمی تنزیلش بدهیم والا کجا بغل دستت؟ «و

فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»<sup>۱۷</sup> در درون خودتان هستم، نگاه نمی‌کنید، کجا بغل دستت؟ این

توجه بیاید. تا بی‌توجهی، عینک به چشمت است؛ ولی زمین و آسمان را دنبالش

می‌گردی. توجهات را از بیرون قطع کن؛ مقام انقطاع همین است. در مناجات شعبانیه

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به خدا عرض می‌کنند: «إِلٰهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»<sup>۱۸</sup> خدایا! به من

موهبت کن که به‌طور کامل توجه‌ام را از هر چه غیر توست قطع کنم و یکسره وجه

خودم را به سوی تو کنم «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱۹</sup> این حالت انقطاع است. حالت توجه توجه جنگ، خطر حمله‌ی هوایی نزدیک

است؛ واقعاً حواس‌ها را از همه چیز قطع می‌کرد؛ کسی به فکر دعواها؛ بدهی‌ها و

آرزوهایش نبود. از گذشته و آینده می‌برید و به "آن" منتقل می‌شد.

---

<sup>۱۶</sup>. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲۰ و سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷۱.

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۱.

<sup>۱۸</sup>. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۷ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات شعبانیه.

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که «ما فات ماضی و ما سیأتیک فاین قم فاغتم الفرصة بین العدمین»<sup>۲۰</sup> گذشته که گذشت، آینده هم معلوم نیست بیاید برخیز و فرصت بین دو عدم را غنیمت بشمار. توجه توجه که می‌گفت، هم غصه‌های گذشته فراموش می‌شد؛ هم نگرانی‌های آینده که فردا من بدهی دارم، ممکن است چکم برگردد فراموش می‌شد. همین الآن ممکن است موشک سر ما بیاید، چی چی فردا! از گذشته و آینده قطع می‌کرد؛ آرزوها بریده می‌شد؛ همه چیز تمام می‌شد؛ توجه در لحظه و "آن" می‌آمد و به سمت خدا می‌رفت. این مقام انقطاع است که امیرالمؤمنین علیه السلام از خدا می‌خواهد «النهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» عبارت، خیلی عبارت عمیقی است. می‌گوید: خدایا! همین انقطاع را هم خودت به من موهبت کن؛ یعنی حتی برای رسیدن به انقطاع هم نقشی برای خودش قائل نیست. از حول و قوه‌ی خودش هم منقطع است. از وجود خودش هم منقطع است. یا در مقام تبتل، قرآن می‌گوید: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»<sup>۲۱</sup> تبتل هم به معنی بریدن است. می‌گوید: اسم پروردگار خودت را یاد کن «وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» و توجهات را از هر چه غیر است به صورت کامل و مطلق ببر. توجه وقتی متمرکز می‌شود، طبیعتاً همه‌ی چیزهایی که دنبالش می‌گشتی پیدا می‌شود؛ چون حواس ما این طرف و آن طرف بود، بیرون خانه می‌گشتیم، در خانه‌ی خودمان بود؛ منتها ما خانه‌ی این همسایه خانه‌ی آن همسایه، کوچه و خیابان را می‌گشتیم و چیزی را که در خانه‌ی خودمان بود نمی‌دیدیم.

<sup>۲۰</sup>. تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۲۲۲.

<sup>۲۱</sup>. سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۸.

وقتی حواسمان از بیرون قطع شد، نگاهمان به خانه‌ی خودمان می‌افتد و می‌بینیم، ای بابا!  
همین جاست!

خدا رحمت کند هر دوی این بزرگواران را حاج آقای دولابی رحمته الله علیه از مرحوم آیه‌الله انصاری  
همدانی رحمته الله علیه نقل می‌کردند که می‌گفت: حاج اسماعیل! مرغ ما که گم می‌شود، در خانه‌ی  
همسایه‌ها را می‌زنیم و می‌گوییم مرغ یا خروس ما خانه‌ی شما نیامده است؟ این خانه، آن  
خانه می‌گویند: نه. برمی‌گردیم خانه‌ی خودمان، می‌بینیم خروس وسط حیاط خانه‌ی  
خودمان است. وقتی بیرون می‌گردید، داخل را نگاه نمی‌کنید. یک دقیقه در خودت نگاه  
کن، بین همه‌ی گمشده‌ها نیست؟ به شهود همه‌ی چیزهایی که فکر می‌کنی غیب است،  
نمی‌رسی؟ امام غایب را نمی‌بینی؟ خدا را نمی‌بینی؟ اولیاء خدا را نمی‌بینی؟ همه را  
می‌بینی، شاهد است؛ حضور دارند؛ همه نقدند است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ